



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن به حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم - لنینیسم - (مائویسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی (- مائونیستی) پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد.

(مائوتسه دون)

شماره سوم دوره دوم ماه جدی و دلو (جنوری و فبروری) سال 1370 (1991)

روز نجات ملی؟

درپانزدهم فیروزی امسال، از خروج قوای شوروی از کشور سه سال گذشت. قبل ازین، در ماه جنوری، این روز از طرف نانجیب مزدور "روز نجات ملی" اعلام شده بود. "روز نجات ملی" اعلام شده، توسط رژیم مزدور کابل بدون کدام مراسم رسمی دولتی، رسم گذشت عسکری، صدور اعلامیه ها و اطلاعیه ها، برنامه های رادیویی و تلویزیونی و حتی تذکر و یادآوری صرف، در وقت معینه مورد تجلیل قرار گرفت!؟

بلی! دنیای عجیبی است، اما هست و وجود دارد. در چنین دنیای عجیبی وقوع حوادثی از قبیل اعلام روز نجات ملی توسط نانجیب عجیب نیست!!

سه سال پیش سوسیال امپریالیسم شوروی تحت فشار فزاینده ای عوامل درونی و بیرونی - که مقاومت افغانستان جزء مهمی از آنرا تشکیل می داد - مجبور شد قوای متجاوزش را از افغانستان بیرون ببرد. رژیم ساخته تجاوز قبلا استراتژی سیاسی اش را برای بقا و دوام معین نموده و آنرا در قالب "مشی مصالحه ملی" ریخته بود. تطبیق این مشی در طول سه سال گذشته از سقوط رژیم بازمانده تجاوز جلوگیری شده است.

اما اکنون که دیگر سوسیال امپریالیسم شوروی وجود ندارد نه تنها رژیم نا نجیب بلکه تمامی مزدوران آن قدرت نابود شده سخت در تلاش اند تا تمامی آثار جنایات قبلی شانرا از میان ببرند. رژیم نانجیب حتی قبل از نابودی رسمی سوسیال امپریالیسم شوروی فاتحه "انقلاب ثور" حزب رهبری کننده آن یعنی "حزب دموکراتیک خلق" را خوانده بود. دولت مرکزی شوروی در آخرین لحظه های حیاتش یکجا با رژیم یلتسین در ملاقات با دارودسته تسلیم طلبان چاپلوس به رهبری برهان الدین - این پروفیسور بی برهان دیندار لشکر کشی شوروی در افغانستان را رسماً مورد نكوهش و مزمت قرار داد. پس از آن بود که رژیم نا نجیب حتی تا جای پیشرفت که روز پانزدهم فیروزی را روز "نجات ملی افغانستان" خواند و خود را قهرمان این نجات معرفی کرد، آنهم موقعی که دیگر شوروی سوسیال امپریالیستی همچو آدمک برفی آب شده و از میان رفته بود.

امروز ببرک کارمل، شهنواز تتی، اسدالله سروری، جنرال نادر، سلطان علی کشتمند و امثالهم همگی به مخالفین تجاوز و لشکر کشی سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان مبدل گردیده است.

و همگی سنگ ملت خواهی و ملت نوازی را به سینه می کوبند . اما تمامی آنها – همانند نانجیب – درین مخالفت شان خجولانه و شرمگینانه عمل می نمایند . خوب ، حق دارند . آنها ارباب نابود شده را می توانند محکوم نمایند ، اما " وجدانا " نمک حرام نیستند و لذا نمی توانند از این عمل شان خجالت نکشند و عرق شرم بر جبین جاری نسازند .

مگر جنایات گذشته آنها آنقدر سهمگین و پردامنه اند که از میان بردن کامل آثار شان ناممکن است . اما این ، تمامی مطالب در مورد نانجیب و رفقای مانده و رفته اش نیست . آنها تماما ، بلااستثناء ، امروز همانقدر مرتجع ، همان قدر مزدور ، همان قدر وطن فروش و همان قدر نوکر امپریالیزم اند که دیروز بودند .

آنها اگر امروز ارباب از میان نرفته شان را مورد نکوهش قرار می دادند و حتی روز عقب کشی قوایش را از افغانستان با وقاحت تمام " روز نجات ملی " اعلام می نمایند ، بخاطر اینست که اربابان جدیدی برایشان بیایند . امروز تمامی آنها از نانجیب گرفته تا کشتمند – شاهان و مداح . " نظم نوین جهانی " اند که " بوش مطرحش کرده و دیگرانی از همان قماش از میتران یلتسین – برای آن گفت می زنند . " ناسیونالیزم اصیل افغانی " " پشتونولی " و " ناسیونالیزم هزارگی " امروزی آنها همان قدر ارتجاعي اند و در خدمت امپریالیزم جهانی قرار دارند که " انقلابیگری انقلاب شوروی " دیروز شان بود .

" نجات ملی " در نزد آنان مفهومی جز خدمت گذاری و آستان بوسی بردرگاه " نظم نوین جهانی " امپریالیستی ندارد . آنها مصداق شعران شاعری اند که مدتها قبل برای قدرت ها و افرادی همانند آنان سروده بود :

بهر رنگی که خواهی جامه می پوش
من از طرز خرامت می شناسم

سرنگونی پرچم کاذب

پرچم سرخ کاذبی که بر فراز قصر کرملین در اهتزاز بود در آخرین روزهای سال 1991 به پائین کشیده شد و جای آنرا پرچم سه رنگ آشکارا امپریالیستی روسیه گرفت . بدین ترتیب آخرین نشانه موجودیت شوروی سوسیال امپریالیستی از صفحه تاریخ زدوده شد و این قدرت مهیب رسماً از میان رفت .

در بیشتر از سی سال پیش ماهیت انقلابی جامعه شوروی پس از کودتای دارودسته خروشف ، از میان رفت و جای آن را سلطه سرمایه داری بوروکراتیک گرفت و ماسک سوسیالیستی را بر چهره زده بود . پرچم سرخی که از آن وقت تا پایان سال 1991 بر فراز کرملین در اهتزاز بود ، یعنی پرچم سوسیالیزم کاذب بود که در دستان کثیف سرمایه داری بوروکراتیک دارای ماهیت سوسیال امپریالیستی قرار داشت تا بر ماهیت ضد انقلابی اش سایه افگند . این پرچم دیگر درفش انقلابی ای نبود که قبلاً در دستان لنین و استالین قرار داشت .

بیگمان درفش سرخ انقلاب در شوروی به یکبارگی ، ناگهان و بدون مقدمات قبلی تغییر ماهیت نداد . چنین برداشتی با منطق دیالکتیک و قانونمندی تحول و تکامل پدیده ها خوانائی ندارد . در واقع تحول و تکامل پدیده ها و جهش آنها بسوی تعدیل به پدیده های جدید ، چه بصورت مثبت و پیش رونده و چه بصورت منفی و عقبگرایانه ، فقط پس از یک مرحله تحولات کمی و جهش های جزئی کیفی ممکن و میسر می گردد .

انقلاب اکتبر توأم با اشتباهات و کمبودات گریز پذیر و گریز ناپذیر پیشرفت و پس از آن در دوران ساختمان سوسیالیزم در شوروی نیز انحرافات ، اشتباهات و کمبودهای عدیده ای – چه در سطح

تئوریک و چه در سطح عملی - به وقوع پیوستند. در نتیجه نه تنها جلو اشتباهات اولیه انقلاب اکتبر گرفته نشد، بلکه انحرافات، اشتباهات و کمبودهای زیاد دیگری نیز بر آنها ضم گردیده است. قدرت رویزیونیست‌ها از درون این جنبه‌های ضعیف ساختمان سوسیالیسم در شوروی شکل گرفت و بویژه در زیر سایه جبهه واحد ضد فاشیسم و سیاست‌ها و پالیسی‌های تابع آن در جریان جنگ جهانی دوم و سال‌های قبل از آن، عمق و گسترش بیشتری یافت. حزب کمونیست شوروی در جنگ قهرمانانه ضد فاشیستی تقریباً یک میلیون نفر از بهترین و شجاعترین اعضای و کادرهایش را از دست داد. خلاء ناشی از این تلفات سهمگین، پس از جنگ زمینه‌های بسیار مساعدی را برای قدرت‌گیری رویزیونیست‌ها، تقریباً در تمامی سطوح حزبی و دولتی در شوروی فراهم آورد. این‌ها حتی در همان زمان سال‌های آخر حیات استالین به صورت نسبتاً وسیعی سیاست‌ها و پالیسی‌های رویزیونیستی‌شان را در معرض اجراء قرار می‌دادند. فقط یک انقلاب فرهنگی پیروز مند می‌توانست از احیاء سرمایه‌داری در شوروی جلوگیری نماید ولی حزب کمونیست شوروی نتوانست به این سلاح مبارزاتی تکامل یافته پرولتری دسترسی پیدا نماید. کودتای داروسته خروشف درحقیقت تیر خلاصی بود که بر فرق برتری بسیار متزلزل و شکننده سوسیالیسم بر سرمایه‌داری و کمونیست‌ها بر رویزیونیست‌ها خالی شد و آنرا سرنگون ساخت.

برخورد نقادانه به انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در شوروی، برای تکامل آتی جنبش بین‌المللی کمونیستی یک امر حیاتی است. حتی قبل از این، تکاملات حاصله توسط مائوتسه دون تا حدود معینی برپایه همین برخورد نقادانه بدست آمد. ناگفته پیداست که نمی‌توان نقد مائوتسه دون و کمونیست‌های چینی از ساختمان سوسیالیسم در شوروی را کافی و وافی دانست، اما باید بر آن تکیه نمود و آنرا اساس کار خود درین مورد قرار داد.

انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در شوروی اولین تجربه وسیع و طولانی پرولتاریای بین‌المللی در کار سرنگونی نظام ستم و استثمار حاکم و پیشروی بسوی جهان عاری از ستم و استثمار بود. این تجربه اشتباهات، کمبودات و انحرافات بسیاری را با خود به همراه داشت که قسمتی از آنها را نمی‌توانست نداشته باشد. اما این تجربه را باید گرامی داشت و از اصولیت‌ها و نقاط قوت آن - که در مجموع جنبه مسلط آنرا تشکیل می‌دهد - مسئولانه و شجاعانه به دفاع پرداخت.

این تجربه، تجربه ما - کمونیست‌ها - و تجربه طبقه جهانی ما - پرولتاریا - است که برای اولین بار جهان را بصورت جدی تکان داد " سرمایه‌داری را در بخش وسیعی از کره زمین سرنگون کرد و بجای آن سوسیالیسم را اعمار نمود، به پی‌ریزی کمینترن و بعد‌ها بلوک سوسیالیستی بصورت پایه‌ای مدد رساند، در شکست فاشیسم بطور اساسی سهم گرفت و خلاصه بصورت کاملاً جدی و در میدان عمل سوسیالیسم را به مثابه یگانه آلترناتیو اصولی و درعین حال عملی در مقابل سرمایه‌داری قرار داد و برای جنبش بین‌المللی کمونیستی از لحاظ تئوریک نیز خدماتی انجام داد. بدین صورت انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در شوروی جهان را وارد امری نمود که برگشت‌ناپذیر است، عمر انقلابات پرولتری هرگونه توجیهی به این مسایل در نقد انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در شوروی، منتقد را به نفي کامل تجارب گذشته جنبش بین‌المللی کمونیستی، مخدوش کردن مرز میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری و مارکسیسم و رویزیونیسم و بیراهه انحلال طلبی می‌کشاند و باهر نیت و هر قصدی که همراه باشد، نتیجه نهایی‌اش ضربه زدن به انقلاب و خدمت به امپریالیسم جهانی است.

هرچند پائین کشیده شدن پرچم سرخ کاذب از فراز کرملین و بالا رفتن پرچم سه‌رنگ آشکارا امپریالیستی روسیه بجای آن، از سوی امپریالیستها و مرتجعین رنگارنگ پیروزی سرمایه‌داری بر سوسیالیسم وانمود می‌گردد، اما حقیقت غیر از این است. سوسیال‌امپریالیسم شوروی یک قدرت امپریالیستی تمام‌عیار بود و نه یک قدرت سوسیالیستی، که تمامی خصلت‌های اصلی

امپریالیسم را از انحصارات مالی گرفته تا صدور سرمایه و لشکر کشی و تجاوز به کشورهای دیگر را در خود داشت از میان رفتن این قدرت امپریالیستی اش هیچ ربطی به پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیسم ندارد. این امر البته موفقیتی برای امپریالیسم آمریکا و متحدینش در عرصه رقابت های امپریالیستی بشمار می رود. اما این مطالب را نباید بدین صورت درک کرد که جریان امور کاملاً به نفع امپریالیستها و به ضرر انقلاب جهانی پیش می رود. این امر نا مساعدت های برای انقلاب جهانی به وجود آورده است، اما از جانب دیگر گشایش های مهمی نیز برای انقلاب جهانی، جنبش کمونیستی و پرولتاریای بین المللی بوجود آورده است. این گشایش ها آنقدر سخت، جدي و کارساز اند که می توان - و باید- آنها را به جنبه عمده تحولات آتی در سطح جهان مبدل نمود.

موجودیت سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوک تحت رهبری اش، قدرت سرکوبگر قوی ای در سراسر قلمرو پیمان وارسا بوجود آورده بود که با توسل به خشم ترین شیوه های سرکوب و کشتار علیه مبارزات توده ها اقدام می نمود. آنهم امروز بجای این بلوک قدرت سوسیال امپریالیستی باقی مانده آشکارا و به نحو بسیار جدی ضعیف تر از آنست که بخواهد و بتواند چنان سیاست های را مورد اجرا قرار دهد.

این درست است که در اروپای شرقی و قلمرو اتحاد شوروی سابق تحول بنیادی به نفع توده های مردم رونما گردیده، اما تغییر سرمایه داری بوروکراتیک بسوی سرمایه داری بازار آزاد در حالی تضاد های طبقاتی را عریان تر و بی پرده تر نموده که سلطه فاشیستی سرمایه داری بوروکراتیک نیز مورد ضربت قرار گرفته و جای آنرا سلطه "دموکراتیک" سرمایه داری گرفته است. این امر به یقین زمینه های مساعدی را برای پیشبرد مبارزات انقلابی در این قلمرو وسیع فراهم آورده است.

گذشته از اینها سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوک تحت رهبری اش نه تنها در سطح بین المللی از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به اعمال سیاست های امپریالیستی می پرداختند بلکه در هر جایی که منافع شان اقتضاء می نمود به مداخلات و تجاوزات نظامی نیز متوسل می شدند. قدرت های امپریالیستی ایکه اکنون بجای آنها بازمانده اند، نمی توانند سیاست های آنها را همانند سابق عملی نمایند. از لحاظ نظامی نه تنها بلوک وارسا از میان رفته بلکه ارتش شوروی سابق نیز در مسیر تجزیه و تقسیم میان جمهوری های مختلف قرار گرفته است و دیریا زود به عنوان یک ارتش واحد از میان خواهد رفت. بدین سبب خطر تجاوزات نظامی علیه کشورهای تحت سلطه خارج از مرزهای شوروی سابق، از سوی این قدرت ها برای مدت زمان معینی که به احتمال قوی مدت کوتاهی نخواهد بود، وجود ندارد. از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیز این قدرت ها توان آن را ندارند که همانند سابق به اعمال نفوذ و اجرای سیاست های امپریالیستی متوسل شوند و دامنه تاثیر گذاری شان به نحو بسیار جدی محدود گردیده است.

خلاء قدرتی که با از میان رفتن بلوک وارسا و سوسیال امپریالیسم شوروی در سطح جهانی برای کل سیستم امپریالیستی حاکم بر جهان بوجود آمده است، آنچنان ابعاد گسترده ای دارد که پرکردن آن توسط امپریالیسم آمریکا و متحدینش تقریباً نا ممکن است. این امر به یقین ضربتی بر سیستم امپریالیستی جهانی است و غل و زنجیر سلطه و قدرت آنرا در مجموع ضعیف تر و شکننده تر ساخته است.

تجزیه قلمرو اتحاد شوروی سابق به جمهوری های مستقل باعث تحریک مبارزات ملی ملت های تحت ستم در کشورهای دیگر - بویژه همسایه جنوبی اتحاد شوروی سابق- شده و این مبارزات را بیشتر از پیش دامن زده است. پان ترکیزم و پان ایرانیزم ارتجاعی که توسط حکام مرتجع ترکیه و ایران در خلاء ناشی از نابودی سوسیال امپریالیسم شوروی، در سطح منطقه پیشبرده می شود

و تن پوش های ارتجاعی ای برای شئونیزم عثمانی و شئونیزم فارسی می باشند ، تلاش های دیگری برای به کج راه بردن ، بخدمت درآوردن و مهار کردن مبارزات ملل ترک زبان و فارسی زبان در آسیای میانه - به شمول افغانستان - محسوب می گردند . اما ارتجاع حاکم بر ایران و ارتجاع حاکم بر ترکیه هر قدر پان ایرانیزم و پان ترکیزم شانرا دامن بزینند ، مبارزات ملی ملیت های تحت ستم غیر فارس و غیر ترک درین کشور ها بیشتر از پیش تحریک و برانگیخته خواهند شد .

از لحاظ مناسبات میان امپریالیستها ، با از میان رفتن سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش ، خطر جنگ جهانی امپریالیستی با وجودیکه کاملاً از میان نرفته ولی بوضوح دورتر گردیده است . این موضوع البته فراغت خاطر برای مجموع امپریالیستها فراهم آورده و قدرت آنها را برای تمرکز نیروهای شان جهت سرکوب خلق ها و ملل تحت ستم افزایش داده است ، همچنانی که آنها را به خیال واهی تطبیق ، نظم نوین جهانی ، امپریالیستی برای صد سال آتی غرقه ساخته است . مگر از طرف دیگر ، این امر ، باعث تشدید بازهم بیشتر تضاد خلقها و ملل تحت ستم با امپریالیستها شده و زمینه های بیشتری برای تحریک و تحریک مبارزات ملل و خلقهای تحت سلطه بوجود آورده است .

از میان رفتن سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش ، مخارج نظامی قدرت های امپریالیستی را کاهش داده و توان آنها را در مجموع برای اعمال نفوذ اقتصادی در سطح جهان افزایش داده است . اما از جانب دیگر صنایع نظامی کشورهای امپریالیستی را که یکی از پایه های اساسی اقتصاد امپریالیستی محسوب می گردد و تا الحال به پیمانهای زیادی در رقابت با بلوک های رقیب پایه ریزی شده بودند ، دچار اختلال و درهم برهمی خواهد نمود و کل سیستم اقتصادی این کشورها را متأثر خواهد ساخت . همچنان عوامل ایدئولوژیک بسیج عمومی جنگی در کشورهای امپریالیستی را به پیمانهای زیادی مورد ضربت قرار خواهد داد . این امر در ظرف چند سال آینده تأثیرات مخربش را برارگانیزم و مکانیزم نظامی این کشورها آشکار خواهد کرد و ظرفیت جنگی آنها را تقلیل خواهد داد .

گذشته از اینها ، امپریالیستهای غربی و جاپان ناگذیر اند در تامین مخارج اقتصادی با ز سازی امپریالیستی اروپای شرقی و روسیه سهم عمده ای ادا نمایند . فشار اقتصادی ناشی از این تعهد ، قدرت آنها را برای نفوذ اقتصادی بیشتر در کشورهای تحت سلطه کاهش خواهد داد و این امر به تضعیف نیروهای ارتجاعی حاکم بر این کشورها یاری خواهد رساند .

از میان رفتن سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش ، تضاد میان امپریالیست ها را تنها تخفیف نداده است ، بلکه اگر دریکجا آنرا تخفیف داده در جای دیگر تشدید نموده است ، و لولاینکه ابعاد این تشدید نسبت به ابعاد آن تخفیف کمتر وضعی تر است .

هم اکنون تضاد میان امپریالیزم آمریکا و امپریالیزم قاره اروپا و تضاد میان امپریالیزم آمریکا و امپریالیزم جاپان ، روز بروز بیشتر از پیش تشدید می یابند . علاوه بر این خلاء ناشی از نابودی سوسیال امپریالیزم شوروی ، جاه طلبی های بعضی از دولت های ارتجاعی حاکم بر کشورهای تحت سلطه - بویژه در منطقه ما - را تحریک نموده و زمینه های سرکش آنها از باداران امپریالیستی شان را بیشتر ساخته است . این عوامل در مجموع باعث می گردند که امپریالیست ها و مرتجعین نتوانند به اتحاد مورد نظری که برای تطبیق " نظم نوین جهانی " ضرورت ندارد ، دسترسی پیدا نمایند . درهم و برهم صفوف امپریالیست ها و مرتجعین به تقویت تمامی رزمنده های مسایل مبارزاتی که درستور قبلی بآنها اشاره نمودیم ، کمک می رساند .

تخفیف تضاد میان امپریالیست ها ، امکان استفاده از این تضاد را برای پیشبرد مبارزات انقلابی تا حدود معینی محدود کرده است . اما اگر به تجارت مبارزات سه دهه گذشته توجه نمائیم در می

یابیم که این " امکان استفاده " در خلاء ناشی از عدم موجودیت يك قطب نیرومند متشکل انقلابی در جهان کانالی بوده که از طریق آن مبارزات انقلابی بسیاری در گوشه و کنار جهان تحت کنترل این یا آن قدرت امپریالیستی در آمده و قلب ماهیت داده اند . ازین جهت باید محدودیت این امکانرا از يك جانب يك امر مثبت و مفید به شمار آورد و به آن توجه و تکیه نمود . امروز دیگر برای امپریالیستها این امکان به نحو تقریبا شدیدی محدود گردیده است که می توانند مبارزات خلقها و ملل تحت ستم علیه سایر امپریالیستها را از طریق کمک رسانی های نفوذی تحت تأثیر قرار داده و به نفع خود شان استخدام نمایند . این حالت نیروهای سازشکار و تسلیم طلب بسیاری را از میدان مبارزات ضد امپریالیستی خلقها و ملل تحت ستم بیرون برده و خواهد برد . مجموعه این عوامل به پاکیزگی مبارزات ضد امپریالیستی در عرصه جهان مدد خواهد رساند و آنرا علیه کل نظام جهانی امپریالیستی مسلط سمت و سوی جدی و قاطعی خواهد داد .

مرگ رویونیوم و نابودی سوسیال امپریالیزم در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق ، بصورت بسیار مشخصی به رشد و تقویت جنبش بین المللی کمونیستی یاری رسانده و میدانهای باز هم وسیع تری برای پیشروی این جنبش باز نموده است . مثلا زمینه فعالیتهاى انقلابی و پیشبرد مبارزه برای تشکیل احزاب کمونیستی اصیل در اروپای شرقی و قلمرو اتحاد شوروی سابق بوجود آمده و تلاشهای معینی نیز درین راستا صورت گرفته است . علاوه برین ، پرچم های دروغین کمونیستی بسیاری در سایر نقاط جهان نیز به زیر کشیده شده اند . احزاب و نیروهای رویونیومست بسیاری نقاب از چهره های شان بر داشته اند و سیماهای سراپا سرمایه دارانه و ارتجاعی شان را آشکارا به نمایش در آورده اند . این امر ، درخشندگی درفش انقلاب جهانی را که امروز بطور مشخص در دستان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارد ، بیشتر ، نمایان تر و آشکارتر ساخته و امکان تمیز و شناسائی آنرا برای توده ها آسان تر نموده است .

بدین صورت است که پائین کشیده شدن پرچم سرخ قلابی از فراز کرملین تنها نا مساعدت ها برای انقلاب جهانی را افزایش نداده بلکه مساعدتهای فراوانی نیز برای آن بوجود آورده است . فقط جریان مبارزه در آینده نشان خواهد داد که چه کسانی قادر خواهند بود تا مساعدتهایشان را تخفیف داده و مساعدت ها را به نفع خود ارتقاء و گسترش دهند ؟ ما یا امپریالیستها و مرتجعین ؟ آنها به شدت تلاش خواهند کرد و ما هم وظیفه داریم نا گذیریم تلاش و جدیت پیگیر بخرج دهیم . بقاء و پیشرفت ما به این تلاش و جدیت مربوط است .

پس با تمام توان و نیرو به پیش در راه انقلاب !

سیزده سال بعد از تجاوز 6 جدي

حدود يك و نیم سال از عمر ننگین کودتای 7 ثور با حرکت ها و مبارزات توده ای علیه این رژیم و کودتا ها منجمله کودتای امین علیه ترکی و رقابت های بین جناح های خلق و پرچم و خود خلقها بر سر چگونگی دوام و استحکام سلطه سیاسی شان و خدمت به سوسیال امپریالیزم سپری شد . دیگر سقوط این رژیم داشت قطعی به نظر می رسید که تجاوز قوای صدوپنجاه هزار نفری سوسیال امپریالیزم شوروی در 6 جدي 1358 غرض " نجات " این دولت از نابودی حتمی بوقوع پیوست . جانیان خلقی و پرچمی چنین پنداشتند که با این " حمایت نظامی " حاکمیت شان بالای توده های ملیت های مختلف کشور عمر ابدی می یابد؟!

ولی تاریخ سیزده ساله بعد از این تجاوز نه تنها واهی بودن پندار این باند ها ی مزدور را به نمایش گذاشت ، بلکه مبارزات قهرمانانه خلقهای پابرهنه و زحمتکش افغانستان به مثابه بخشی از مبارزات

خلفه‌های جهان علیه امپریالیسم و ارتجاع ، نقش جدی ای در درهم کوبیدن سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی و از بین رفتن آن ایفا نمود .

این واقعیت تاریخی یکبار دیگر ، بعد از شکست امپریالیسم آمریکا در جنگ ویتنام ، نشان داد که هیچ قدرت و ابر قدرتی را یاری آن نیست که با اتکاء به ساز و برگ نظامی مدرن و قوای نیرومند و مجهز بتواند اراده مردمی ولو ضعیف را که مصمم به مبارزه علیه آن باشد ، از هم شکند . از همین رو قوای مجهز سوسیال امپریالیستی که چاکرپیشگی مزدورانش نیز بدرقه راه آن بود نتوانست با وجود ریختن خون دو میلیون نفر توده زحمتکش ، مبارزین انقلابی و نیروهای مقاومت و ویرانی اکثر دهات و بسیاری از شهرهای افغانستان آواره ساختن بیش از پنج میلیون نفر و بجا گذاشتن صد ها هزار معیوب جنگی ، اراده خارا ئین مردمان کشور ما را پایمال نموده و بر سرنوشت آنها حاکم شود .

اما با وجود این همه فداکاری ها و حماسه آفرینی ها ، بنابر عدم موجودیت رهبری انقلابی حقیقی در پیشاپیش این مبارزات و تحمیل سلطه روزافزون نیروهای ارتجاعی بر آنها جنگ مقاومت نتوانست آنگونه به پروبار بنشیند که هم امپریالیستها و هم مزدوران آنها را درهم کوبیده ، راه را برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین باز نماید . با این هم ، این جانبازی ها کاملاً برایگان نرفت و جنبش انقلابی با وجود فراز و نشیب هایش ، توانست به اساسی ترین سلاح انقلاب – حزب کمونیست - دست یابد .

حزب کمونیست وظیفه دارد با سازماندهی و بسیج توده ها و درقدم اول پیشروان شان در مسیر تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ خلق با جدیت و استواری به پیش گام بردارد . فقط با برپایی و پیشبرد جنگ خلق حقیقی است که می توان سلطه ارتجاع و امپریالیسم را سرنگون ساخته و انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی رساند . حال دیگر آن زمان فرا رسیده است که توده ها تحت درفش حزب پیشاهنگ پرولتری فراخوانده شوند ، تا دست به مبارزات جانانه زده ، نیروهای ارتجاعی را همراه با خواسته ها و آرزوهای شوم شان به گورستان تاریخ بسپارند و دست امپریالیستها را از افغانستان کوتاه سازند . حال دیگر زمان آن فرارسیده است که توده ها در یابند ماهیت احزاب ارتجاعی اسلامی نیز همانند خلقی ها و پرچمی های دیروزی و حزب وطن امروزی است . هیچیک از این دو جناح ارتجاعی خواستار آن نیستند که توده ها بر سرنوشت خود حاکم گردند و از همین رو است که اکثریت احزاب اسلامی از کوشش در راه حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان و ایجاد دولت با قاعده وسیع ، که مفهومی جز تطبیق مشی مصالحه ملی ندارد ، دریغ نمی ورزند .

رژیم بازمانده تجاوز هنوز به عمر نکبت بارخود ادامه می دهد . این رژیم می توانست طی چند روز بعد از خروج قوای اشغالگر معدوم گردد ، ولی در نتیجه خیانت های تنظیم های ارتجاعی اسلامی تا الحال پا برجا باقی مانده است .

اینک سیزده سال بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر کشور ، که تباهی و سازش بوضوح به جنبه عمده مناسبات میان نیروهای ارتجاعی حاکم بر کشور مبدل گردیده است مخالفت علیه تجاوز پاسداری از جانبازی های جنگ مقاومت فقط و فقط یک راه دارد و آن مخالفت قاطع و مبارزه جدی علیه روند سازش و تبانی ارتجاعی و تلاش برای برپایی جنگ خلق است .

مرگ بر صلح ارتجاعی

بافروپاشی سریع سوسیال امپریالیسم شوروی بعد از کودتای ناکام ماه سنبله 1370 مخالفین محافظه کارگورباچف ، سیراوضاع در افغانستان بطور روز افزونی به نفع " مشی مصالحه ملی " به پیش

می رود. موافقه شوروی و ایالات متحده برای قطع تحویل اسلحه به جناح های وابسته شان، اعلام طرح پنج فقره ای سرمنشی " ملل متحد"، مذاکرات اکثریت مجاهدین با شوروی و روسیه، قطع عملی اسلحه توسط روسیه و آمریکا به نیروهای وابسته شان، حمایت آشکار پاکستان و ایران و عربستان سعودی از طرح پنج فقره ای سرمنشی " ملل متحد" و تلاش جدی نماینده سرمنشی " ملل متحد" برای آغاز مذاکرات وسیع " بین الافغانی" و موافقه رژیم کابل و اکثریت مجاهدین برای شرکت درین مذاکرات، علایم برجسته این پیشروی این اوضاع را نشان می دهند. باوجودیکه امپریالیزم روسیه و ایالات متحده ظاهرآ موافقه کرده اند که دیگر خود را از درگیری مستقیم به قضیه افغانستان بیرون بکشند، ولی چگونگی همین موافقه و تلاشهای سرمنشی " ملل متحد" نشان می دهد که: امپریالیستها و مرتجعین منطقه و عرب آرزو دارند از مداخله در امور افغانستان و تعیین سرنوشت مردمان آن دست نبردارند. آنها می خواهند بعد ازین نیز حکومتی بوجود آمدنی در افغانستان - این کشور شهیدان و قربانی جنایات آنها و مزدوران شان - نتوانند بدون توافق آنها بوجود آیند؟!!

طرح پنج فقره ای سرمنشی " ملل متحد" مبتنی بر متحد ساختن همه جناحهای ارتجاعی و تسلیم طلبان و یا حد اقل اکثریت شان به دور یک خواست مشترک ارتجاعی یعنی برقراری یک دولت نیمه فئودالی - نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی مطابق به خط " نظم نوین جهانی" میباشد، نظمی که فقط می خواهد امپریالیستها حاکمان مطلق بوده و خلقها فرمان برداران حقیری بیش نباشند.

حزب کمونیست افغانستان در مرامنامه اش تحلیل نمود که فعلاً جریان تبانی و سازش میان نیروهای ارتجاعی مختلف در کشور، به تبعیت از جریان بین المللی تبانی و سازش میان امپریالیستها، به روند عمده در مناسبات ذات البینی آنها مبدل گردیده است. این تحلیل مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، امروز به وضوح درست بودن خود را به اثبات می رساند. به روشنی دیده می شود که نیروهای ارتجاعی بیشتر از پیش می کوشند به اختلافات خود پایان داده و قربانی های بی شمار مردمان ما را فدای منافع حقیر ارتجاعی شان نمایند.

وقتی سرمنشی " ملل متحد" در خطابه سال نو عیسوی اش در عین حالیکه بر مصیبت های بی شمار مردمان کشور اشک تمساح می ریزد و بر ضرورت حل سیاسی قضیه افغانستان تأکید می نماید، از اطمینانی که در مورد قبول طرح پیشنهادی پنج فقره ای اش از جانب " تنظیم های جهادی"، " افغانان سر شناس مقیم کشور های غربی"، " موی سفیدان اقوام و قبایل و حکومت کابل، به وی داده شده است ابراز خوشحال نموده و آنرا به فال نیک می گیرد.

آری، تبارزات این اطمینان و فال نیک را از جانب " اپوزیسیون جهادی" و نیروهای تسلیم طلب، در نشرات شان و مصاحبه ها و تصویب قطعنامه های " شورهای جهادی" و " مشران اقوام و قبایل" که این روز ها بازار آن خیلی گرمست می توان شاهد بود.

نکته جالب اینکه همه نیروهای ارتجاعی ادعا دارند که روند صلح خواهی ارتجاعی آنها اکثریت نفوس افغانستان مورد حمایت قرار می دهند؟! همیشه اقلیت کوچک مرتجعین چه " میانه رو" و چه بنیاد گرا خود را نماینده مردم جا زده و بدون اینکه به مردم حقی جز انتخاب کردن این یا آن مرتجع برای سرکوب کردن نشان داده باشند، رای خود را رای مردم جا زده و خود را نماینده مردم معرفی نموده اند.

اصل مسئله اینست که هیچ بخشی از تنظیم های " جهادی" همانند دولت بازمانده از دوران اشغال نه دیروز و نه امروز منافع توده ها را مد نظر داشته و با اتکاء به توده ها و سازماندهی درست آنها برای پیش برد یک مبارزه - انقلابی حرکت کرده اند و نه می توانند حرکت نمایند. مرتجعین همیشه نان شان را به نرخ روز و مطابق به هدایات بادران خویش می خورند. دیروز منافع بادران آنها ایجاب می کرد که آنها با تمام نیرو علیه یکدیگر با چنگ و دندان مبارزه نمایند، ولی

امروز منافع بادران آنها تقاضا می نماید تا باهم به سازش و مصالحه بپردازند. از اینرو دیروز مرتجعین مخالف رژیم کابل یکصدا خواهان سرنگونی کامل حکومت دست نشانده نجیب بودند، ولی امروز اکثریت شان خواهان بین افغانی شدن مذاکرات و حل مسالمت آمیز قضیه افغانستان به نفع " مشی مصالحه ملی " حکومت کابل و حفظ آن نهاد ارتجاعی منتهی تحت قیادت ظاهر شاه، بر اساس رهنمایی های برادرانه رهبران و حکومت های کشورهای منطقه و امپریالیستها و نظارت قوای حافظ صلح ملل متحد، برای تطبیق این پروسه شدند.

درواقع با تطبیق طرح پنج فقره ای ملل متحد و ایجاد یک دولت با قاعده وسیع جز کوتاه شدن احتمال دست تعدادی از افراد دولت کابل و حزب وطن، کدام تغییر کیفی در ساختار و ماهیت اساسی دولت بازمانده تجاوز بوجود نخواهد آمد و همان دولت ارتجاعی سرکوب گر با ادغام جناح های دیگری از مرتجعین پایه وسیع تری خواهد یافت.

باوجودیکه توان فعلی مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان بنا بر نوپایی اش از یکجانب و توهم توده ها و خیانت ها و بزدلی ها بسیاری از " رفقای نیمه راه و دشمن شادکن " یعنی تسلیم طلبان داخل صفوف جنبش انقلابی از جانب دیگر در جلوگیری از متحقق شدن مشی مصالحه و تبانی ارتجاعی و رهبری شجاعانه توده ها بخاطر برپایی و پیشبرد جنگ خلق، عجالتا ضعیف است، با آنها قاطعانه علیه دنباله روی از جریان " دفاع از صلح ارتجاعی "، " مشی مصالحه ملی " و " ظاهر شاه بهتر از بنیاد گرایان و دولت نجیب " مبارزه نموده و در مقابل آن می ایستد.

برای حزب کمونیست افغانستان هیچ فرق اساسی و عمده ای بین ظاهر شاه، حزب وطن و بنیاد گرایان وجود ندارد. حزب کمونیست همه آنها را دشمن مردم می داند و تأانجای که توان دارد در افشا و مبارزه علیه آنها خواهد کوشید و متیقین است که پیشبرد موفقانه این مبارزه بخشی از پروسه مبارزه برای تدارک و برپایی جنگ خلق می باشد.

شنونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون

جزء اصلی از آماج انقلاب

حدود جغرافیایی اکثریت قریب به اتفاق کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودالی امروز همان داغ لعنت بازمانده از دوره سلطه استعماری امپراتوری های سرمایه داری در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین می باشد. نئوکولونیالیسم، امپریالیستی و سوسیال امپریالیسم منحل شده از آن حمایت کرده اند. هم اکنون تمامی امپریالیست ها در چوکات " نظم نوین جهانی " بر دست نخورده ماندن این حدود پافشاری و تاکید می نمایند. با تقسیم بندی های اجباری این کشورها توسط استثمارگران، نه تنها ملیت های واحد و مسکون در یک سرزمین به چند پارچه در دویا چند کشور جداگانه تقسیم شده اند، بلکه زمینه های زیادی برای ایجاد منازعات متداوم و جنگهای خونین بین کشورها نیز بوجود آمده اند. برقراری سلطه طبقه حاکمه یک ملیت از طریق زدوبند با امپریالیستها و دولت های مرتجع خارجی منحصی یکی از اهرم های اصلی سلطه طبقات حاکمه ارتجاعی و تداوم وابستگی کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال به نظام امپریالیستی جهانی عمل می نماید.

افغانستان نیز از زمره این چنین کشورها به شمار میرود که در آن تقریباً از دو قرن به این طرف طبقات حاکمه ملیت پشتون برای بقا و دوام سلطه شان و خوش خدمتی به استثمارگران انگلیسی و بعداً امپریالیستها و سوسیال امپریالیسم منحل شده شوروی به اعمال شنونیزم شان پرداخته و در

استحکام آن کوشیده اند که بسا اوقات این کوشش ها با سرکوب قهري و خونین اقوام و ملیت هاي مختلف تحت ستم همراه بوده است. از طرف دیگر طبقات حاکمه صرفا به این سرکوب هاي قهري قناعت نکرده و براي از هم پاشاندن شیرازه ملیتي و ملت هاي مختلف تحت ستم و تبدیل نمودن شان به اقلیت ها در هر واحد باصطلاح اداري - ولایات ، ولسوالي ها و حتي علاقه داري ها - سیاست اسکان ناقلین پشتون و تبعید با شندگان بومي آن مناطق را در پیش گرفتند تا بتوانند در اجزای نقطه " افغان سازي " اجباري کل نفوس کشور توفیق یابند؟! ولي با این گونه اجحافات و تعدی ها هیچوقت طبقات حاکمه ملیت ستمگر نتوانسته اند جلو مبارزه علیه نا برابري هاي ملیتي را گرفته و سلطه استبداد شان را عمر ابدی بخشند .

از آنجائیکه تکیه طبقات حاکمه بر سوونیزم ملیت پشتون یکی از عوامل اصلي دوام سلطه استعمار، امپریالیزم ، نیمه فئودالیزم و بورژوازي کمپرادور بوده و هست ، از آنجائیکه در شرایط فعلی با در نظر داشت مجموع اوضاع منطقه و تغییرات بوجود آمده در شوروي قبلي خطر تجزیه کشور در شرایط فعلی به نفع هیچک از ملیت ها ي ساکن آن نمی باشد مرانامه حزب کمونیست افغانستان برای پیشبرد مبارزه علیه نیمه فئودالیزم ، سرمایه داري کمپرادور ، امپریالیزم و خطر تجزیه کشور، مبارزه علیه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون را از وظایف اصلي مبارزاتي در راه پیروزي انقلاب دموکراتیک نوین می داند و بر این باور است که با پیشبرد اصولی این مبارزه در پهلوي پیشبرد مبارزه برای حل تضاد هاي اصلي دیگر بر محور مبارزات خلقها علیه نیمه فئودالیزم - حل مسئله انقلاب ارضي - می توان نقش سازنده اي برای تامین وحدت داوطلبانه ملیت هاي مختلف کشور ایفا نمود . بدین صورت شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون یکی از اجزای اصلي آماج انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان محسوب می گردد . هرگونه بی توجهی و غفلت نسبت به این مسئله اصلي انقلاب کشور ، از هر موضع و با هر نیت و قصدی، در واقع بی توجهی و غفلت نسبت به کل انقلاب افغانستان می باشد .

خطر تجزیه رسمی کشور

امروز افغانستان عملا يك کشور تجزیه شده است ، نه تنها از لحاظ سیاسی بلکه از لحاظ اقتصادی و اجتماعی نیز از لحاظ سیاسی بر کشور ملوک الطوائفی حاکم است ، وحدت اقتصادی آن از بین رفته و بخش هاي بزرگی از قلمروش به مناطق متعلق به اقتصاد و بازار کشورهای همسایه مبدل شده اند و ثلث نفوس آن در اطراف و اکناف جهان آواره می باشند . با توجه به اوضاع منطقه و سیاست ها دولت هاي حاکم بر کشورهای همسایه می توان به روشنی خطر تبدیل شدن تجزیه غیر رسمی موجود را به يك تجزیه رسمی مشاهده کرد .

البته فعلا گرایشات تجزیه طلبانه اي در میان ملیت هاي مختلف کشور حد اقل علنا به مشاهده نمی رسد . اما چنانچه شوونیستها با نابینایی کامل نسبت باوضاع جدید در منطقه و کشور برخورد نمایند و درمقابل خواسته هاي ملي ملیت هاي تحت ستم کوردلانه بایستند ، کاملا طبیعی است که گرایشات تجزیه طلبانه در میان ملیت هاي تحت ستم علنا بوجود آمده و مبتنی بر محرکات داخلی و خارجی روز بروز تقویت گردند . بدین ترتیب ایستادگی شوونیست ها در مقابل خواسته هاي برحق ملیت هاي تحت ستم ، که ریاکارانه زیر نام حفظ وحدت کشور و مبارزه علیه تجزیه طلبی صورت می گیرد ، یکی از اصلي ترین عوامل پیشرفت اوضاع کشور بسوي تجزیه رسمی است . حتی در صورتیکه مرتجعین و امپریالیستها بتوانند با سرهم بندی قضایا از طریق متحقق ساختن تئانی و سازش میان شان خطر مذکور را موقتا دفع نمایند ، اما با توجه به ترکیب ملیتي نفوس افغانستان و نفوس کشورهای همسایه این خطر کماکان بصورت بالقوم بشدت وجود خواهد داشت .

با توجه به وسایل فوق باید قاطعانه گفت که شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون در صورتیکه قاطعانه سرنگون نگردد میتواند کشور با بصورت بالفعل به خطر تجزیه مواجه سازد و یا این خطر را بصورت بالقوه پا بر جا نگهدارد. پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین خلقهای تمامی ملیت های کشور ایجاب می نماید که به شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون به مثابه یک دشمن اصلی بر خورد شده و با تمام قوا علیه آن مبارزه صورت گیرد.

دوام سلطه نیمه فئودالیزم

وقتی از شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون صحبت بعمل میآوریم شوونیزم طبقه فئودال و در پیوند با آن شوونیزم بورژوازی کمپرادور پشتون را مد نظر داریم. البته بورژوازی ملی پشتون نیز نمی تواند شوونیزم نباشد، اما وزنه اقتصادی و سیاسی آن در مجموع بخش بسیار کوچکی از شوونیزم پشتون را تشکیل می دهد.

نیروهای فئودالی و کمپرادور حامل و عامل شوونیزم پشتون از رژیم کابل گرفته تا بنیاد گرایان و طرفداران شاه سابق همگی برای دوام و بقای سیستم ارتجاعی حاکم فعلی تلاش می نمایند. طرف ایدئولوژیک و سیاسی این تلاش عبارت است از خواست برقراری حکومت اسلامی در افغانستان. تفاوت میان تلقیات گوناگون رژیم کابل، بنیاد گرایان و طرفداران شاه سابق از این خواست، از دید منافع علیای خلقهای کشور تفاوت در جزئیات است و نه در اساس.

باین ترتیب شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون در پیوند بسیار تنگاتنگ با حاکمیت ارتجاعی مذهب و استبداد مذهبی قرار دارد. شعار برقراری حکومت اسلامی برای شوونیزم ها از این مزیت بسیار عالی و بزرگ برخوردار است که میان ملیت حاکم و ملیت های تحت ستم - با سنتهای بخشی از یک ملیت سلطه ایدئولوژیک و سیاسی واحدی برای افیون مذهب در چوکات مذهب واحد آنها یعنی مذهب حنفی بوجود می آورد و ستمگری طبقه حاکمه ملیت پشتون را در قالب وحدت مذهبی حفاظت می نماید. بهمین سبب تن دادن به حکومت اسلامی در افغانستان مترادف است به تن دادن به سلطه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون به روشنی پیدا است که پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بعنوان انقلابی که استبداد و ارتجاع را سرنگون می سازد و آزادی دموکراسی حقیقی برای توده های مردم بارمغان می آورد، بدون سرنگونی حاکمیت سیاسی مذهب - که طرف سیاسی شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون است - ممکن و میسر نمی گردد.

پایه ای برای سلطه امپریالیزم

اگر به تاریخ دوصد ساله اخیر افغانستان نظر اندازیم واضحا می بینیم که سلطه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون مداوما با سلطه استعمار و امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در پیوند بوده و این دو متقابلا به حفظ و استحکام همدیگر یاری و مدد رسانده اند.

گرچه در تمامی کشورهای تحت سلطه چند ملیتی شوونیزم ملیت حاکم د پیوند با امپریالیزم جهانی قرار دارد، اما ضرورت این پیوند برای شوونیزم های طبقه حاکمه ملیت پشتون در افغانستان بسیار جدی و مهم است، آنچنانی که بدون یک پیوند بسیار محکم حفظ دوام سلطه شان بسیار مشکل و حتی ناممکن میگردد. دلیل این امر را باید در ترکیب نفوس ملیت های مختلف افغانستان سراغ کرد.

ملیت پشتون گرچه بزرگترین ملیت افغانستان است، اما ملیتی نیست که اکثریت نفوس کشور را در بر بگیرد. از اینجهت طبقه حاکمه ملیت پشتون ولو اینکه با فریب و ریا بتواند البته تا حال نتوانسته است - توده های ملیت پشتون و یا حد اقل اکثریت آنها را بدنبال خود بکشاند، بازهم از

لحاظ پایه اجتماعی ضعیف خواهد بود. راه بسیار ساده ای که شونویست ها برای رفع این ضعف شان یافته اند و از آن تا حال استفاده کرده اند - و بعد از این نیز استفاده خواهند کرد - تکیه بر اربابان خارجی و حامیان استعمارگر و امپریالیست است.

از جانب دیگر امپریالیست ها نیز نه تنها در گذشته سلطه و حاکمیت شونویست ها را مورد حمایت قرار داده اند بلکه در حال حاضر و آینده نیز چنین خواهند کرد. امپریالیست ها خواهان حفظ ثبات و نظم موجود در جهان هستند و نمی خواهند بی ثباتی و بی نظمی در جهان دامن زده شود.

"نظم نوین جهانی" مورد خواست امپریالیست ها فقط به همین منظور مطرح گردیده است. سلطه طبقه حاکمه ملیت پشتون در افغانستان تا حال یک جزء اصلی نظام حاکم بر این کشور بوده است. از آنجائیکه امپریالیست ها خواهان حفظ و بقای این نظام ارتجاعی می باشند کاملاً طبیعی است که از دوام سلطه شونویزم پشتون در افغانستان نیز حمایت نمایند آنها حتی از جایگزینی حاکمیت شونویستی دیگری بجای حاکمیت شونویستی فعلی بیم دارند زیرا که این امر نیز جامعه افغانستان را در مسیر وقایع و حوادث غیر قابل پیش بینی خواهد انداخت و این حالت برای امپریالیست ها خطرناک خواهد بود.

این چنین است که سلطه شونویزم پشتون در افغانستان یکی از پایه اصلی سلطه امپریالیست ها در کشور بوده و در خدمت حفظ و بقای این سلطه قرار دارد. حتی می توان گفت که شونویزم طبقه حاکمه ملیت پشتون امروز بصورت پایه ای برای مداخلات و دست اندازی های ارتجاع منطقه و عرب بافغانستان درآمده است.

عواملی برای عقب ماندگی کشور

ستمی که بر ملیت های تحت ستم در افغانستان از جهات مختلف توسط شونویست ها اعمال گردیده و می گردد، یکی از عوامل اصلی عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این ملیت ها بشمار می رود. همانطوریکه قبلاً بیان کردیم ملیت های تحت ستم در افغانستان مجموعاً اکثریت نفوس کشور را تشکیل می دهند و لذا عقب ماندگی اینها بر کل کشور تأثیر گذاشته و باعث عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی سراسری در کشور و حفظ و دوام آن می گردد. حتی صرف نظر از تأثیرات غیر مستقیم، سلطه شونویست ها بر کشور مستقیماً نیز در عقب ماندگی ملیت پشتون دخیل می باشد. مثلاً دوام زندگی بدوی کوچی ها در اصل نتیجه سیاست های سرکوبگرانه شونویست ها است که کوچیگری آنها را برای سرکوب ملیت های تحت ستم مفید تشخیص داده و برای از میان بردن آن کوشش نکرده اند.

سدی در راه شگوفائی مبارزات طبقاتی

سلطه طبقه حاکمه ملیت پشتون بر کشور، البته باعث برانگیختن مبارزات ملیت های تحت ستم می گردد، اما در عین حال بصورت سدی در مقابل شگوفائی مبارزات طبقاتی زحمتکشان ملیت های مختلف کشور - منجمله زحمتکشان ملیت پشتون - نیز عمل می نماید. این امر روحیه شونویستی و برتری طلبی های ملی را در میان پشتونها دامن می زند و به عنوان عاملی در حفظ سلطه طبقه حاکمه بر توده های پشتون کار می کند و همچون پرده ساتری روی تضاد های طبقاتی تحت نام "پشتونولی" تأثیرات منفی می گذارد. در نتیجه طبقه حاکمه ملیت پشتون قادر می گردد که توده های زحمتکش پشتون را، بر خلاف منافع طبقاتی آنها، علیه ملیت های تحت ستم و بویژه زحمتکشان آنها استعمال نماید.

سلطه شوونیست ها و سیاستهای خانه خرابکن و تفرقه افگنانه آنها زحمتکشان ملیتهای تحت ستم را در چنان جو ناسیونالیستی تنگ نظرانه ارتجاعی می اندازد که از یکجانب بر تضاد های طبقاتی آنها با طبقات استثمارگر ملیتی خودی شان تأثیرات سوء بر جا می گذارد و از جانب دیگر آنها را علیه تمامی پشتونها - بدون در نظر گرفتن تفاوت میان طبقات استثمارگر و طبقات تحت استثمار - بر می انگیزاند و آنها را در مقابل زحمتکشان ملیت پشتون قرار می دهد . این وضعیت حتی برای شگوفائی مبارزات ملی انقلابی در میان ملیتهای تحت ستم نیز مضر تمام می شود .

البته طرح این بحث به هیچ صورت به این معنی نیست که تا زمان سرنگونی شوونیسم ، شگوفائی مبارزات طبقاتی ممکن نمی باشد . ما باید بر محور مبارزات طبقاتی ضد فئودالی و ضد کمپرادوری ، مبارزه علیه شوونیسم طبقه حاکمه ملیت پشتون را نیز بعنوان يك وظیفه اصلی مبارزاتی در نظر گیریم .

پایه ای برای روند تباری ارتجاعی

چنانچه می دانیم امروز در افغانستان نیز به تبعیت از روند تباری امپریالیستی ، روند تباری و سازش میان مرتجعین رنگارنگ روند ارتجاعی عمده را تشکیل میدهد . اساس این روند عبارت است از دست نخورده ماندن سیستم حاکم بر کشور و جلوگیری از پیدایش تغییرات جدی پایه ای که دست نخورده ماندن مناسبات میان ملیتهای مختلف کشور یکی از اجزاء اصلی آن می باشد . روند سازش و تباری در واقع روند یکدست شدن و متحد شدن مجدد شوونیست ها است که ظاهر شاه سابق سمبول و معرف آن است .

معرفی احزاب و سازمانهای عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

حزب کمونیست انقلاب آمریکا در سال 1975 بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون تشکیل گردید . اتحادیه انقلابی که در سال 1968 در سانفرانسیسکو ایجاد گردیده بود ، از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نقش محوری در تشکیل حزب کمونیست انقلابی آمریکا ایفاء نمود .

اتحادیه انقلابی از درون مبارزات دهه شصت در آمریکا و سایر نقاط جهان بویژه تحت تاثیر مبارزات ضد رویزیونیستی حزب کمونیست چین و انقلاب فرهنگی چین بوجود آمد و در ابتدا يك دسته محلی كوچك بود . اما در طول فعالیت تقریباً هفت ساله اش نه تنها موفق شد به يك تشکیلات معتبر و با کیفیت در سطح کل کشور ایالات متحده مبدل شود ، بلکه توانست بعنوان محور عمده ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی تاسیس حزب کمونیست انقلابی آمریکا نیز نقش تاریخی ای بازی نماید . این مسیر مبارزاتی پر پیچ و خم و ناهموار ، پیشبرد مبارزات علیه انحرافات در درون تشکیلات را نیز شامل می شود . حد اقل دو بار مبارزات عمده ای علیه انحرافات و اپورتونیسم در درون اتحادیه انقلابی پیش برده شد : مبارزه علیه گروه اپورتونیستی " فرانکلین " در اواخر سال 1970 به مبارزه علیه گروه اپورتونیستی " رایت " در اواخر سال 1973 و تقریباً طول سال 1974 در هردومورد گروه های اپورتونیستی از اتحادیه انقلابی منشعب گردیدند ، اما اتحادیه انقلابی با پافشاری روی مواضع اصولی از هر دو انشعاب قوی تر و با کیفیت تر بیرون آمد .

اتحادیه انقلابی برای طول سال 1973 حرکت به طرف تشکیل حزب کمونیست را به نحو جدی آغاز نمود و در اوایل سال 1975 موفق شد طرح پیشنهادی برنامه حزب را تدوین نماید . همزمان

با اجرای این کار ، کمیته های بحث برنامه تشکیل گردیدند ، يك مجله بنام " به پیش بسوي حزب... " بیرون داده شد و در سطوح مختلف " کنگره های آمادگی برای کنگره مؤسس حزب " تشکیل گردید .

کنگره مؤسس حزب کمونیست انقلابی آمریکا که حزب را ایجاد نموده و موجودیت آنرا اعلام کرد ، در اواخر سال 1975 دایر گردید . تشکیل حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، گام کیفی مهمی بود که جنبش کمونیستی بین المللی در ایالات متحده - این دژ نیرومند امپریالیستی - به پیش برداشت .

اما سال 1975 ، سال درگذشت مائوتسه دون بود . رویزیونیست های چینی مدت زمان اندکی پس از درگذشت مائوتسه دون - در سال 1976 - دست به کودتا زده و قدرت را در حزب کمونیست چین و دولت چین تحت تصرف گرفتند . سرنگونی سوسیالیزم در چین ، ضربه سختی بر جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد و بسیاری از احزاب و سازمانهای مدعی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را بسوي ارتداد و انحراف سوق داد .

گروه رویزیونیستی جارویس - برکمن در درون حزب کمونیست انقلابی آمریکا پرچم طرفداری از رویزیونیستهای برسر قدرت در چین را برافراشت . اما حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحت رهبری رفیق باب آوکیان ، صدر حزب مبارزه علیه این گروه را موفقانه به پیش برده و در فرش انقلابی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را برافراشته نگهداشت . این مبارزه در جلسه کمیته مرکزی حزب در سال 1977 به اوج خود رسید . رویزیونیست ها حیلۀ گرانه فیصله ها جلسه کمیته مرکزی را تأیید کردند . اما در مقابل تطبیق این فیصله ها که افشاگری در مورد رویزیونیزم آنها را در سراسر حزب نیز شامل می شد ، تاب نیاورده و دست به انشعاب زدند . این انشعاب از لحاظ کمی حزب را ضربه زد ، اما توان انقلابی و کیفیت مبارزاتی اش را ارتقاء بخشید .

انتشار کتاب " خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون " نوشته رفیق باب آوکیان ، از طرف حزب کمونیست انقلابی آمریکا در سال 1979 ، گام ارزنده ، اصولی ، تئوریک و دارای اهمیت بین المللی بود که نقش قاطعی در دفاع از خدمات مائوتسه دون و تکامل علم انقلاب پرولتری توسط وی بازی نمود . در همین سال هنگام دیدار تین سیائوپینگ از آمریکا حزب کمونیست انقلابی تظاهراتی ترتیب داد که از لحاظ مبارزه علیه رویزیونیست های برسر قدرت در چین ، از اهمیت شایسته ای در سطح ایالات متحده و جهان برخوردار شد . پلیس علیه این تظاهرات به سرکوب متوسل گردیده و 88 تن از تظاهرات کنندگان منجمله باب آوکیان صدر حزب را دستگیر نمود و برای هر یک دوسیه های قطوری ترتیب داد . به ادامه همین دوسیه سازی های ارتجاعی مقامات آمریکایی بود که تبعید اجباری باب آوکیان در سال 1980 پیش آمد .

حزب کمونیست انقلابی آمریکا ، مبارزه علیه رویزیونیزم خواجه را نیز بطور موفقانه و اصولی پیش برده و حملات کین توزانه علیه مائوتسه دون را دفع نمود ، از خدمات مائو در تکامل مارکسیزم - لنینیزم دفاع قاطعی بعمی آورد و ماهیت سرپای رویزیونیستی لاطائلات خواجه را افشاء و رسوا کرد .

مواضع اصولی و دفاع قاطع حزب کمونیست انقلابی آمریکا از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون ، نقش برجسته ای در تشکیل اولین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه و انتشار بیانیه آن در سال 1980 بازی نمود . برگزارای این کنفرانس نه تنها برای اولین بار - بعد از کمیسیون - تعداد زیادی از سازمانها و احزاب کمونیست را گرد هم جمع کرده و صف واحدی علیه رویزیونیست ها بوجود آورد ، بلکه پایه اولیه ای برای تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بوجود آورد .

حزب کمونیست انقلابی آمریکا یکجا با حزب کمونیست انقلابی چیلی، سند ارزشمند " اصول پایه ای برای وحدت مارکسیست - لنینیستها و خط بین المللی جنبش کمونیستی " را تدوین نمود. این سند سنگ بنای اساسی بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بشمار می رود و انتشار آن نقش مهمی در تدارک تشکیل دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه در سال 1984 ایفا نمود.

حزب کمونیست انقلابی آمریکا در تدویر دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه و پیشبرد موفقانه و اصولی آن که منجر به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید، خدمات قابل قدر و در خور ستایش بعمل آورد. این حزب با روحیه عالی انترناسیونالیستی و خدمت به جنبش بین المللی کمونیستی، در طول تقریباً هشت سالی که از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گذرد، نقش قاطعی در پیشبرد مبارزات این جنبش و مشخصاً فعالیت های رهبری کننده کمیته آن بر عهده گرفته و خالصانه و مجدانه برای استحکام و گسترش " جا " تلاش بعمل آورده است. مواضع و روحیه انترناسیونالیستی پرولتری حزب کمونیست انقلابی آمریکا نه تنها قابل تأیید و ستایش است بلکه این سرمشق و نمونه عالی نیز بشمار می رود.

حزب کمونیست انقلابی آمریکا در عرصه مبارزه برای جمع بندی از تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و تحلیل از واقعیت های معاصر و جاری جهان، به نحو پیگیری فعال بوده و خدمات تئوریک و ارزنده ای برای جنبش بین المللی کمونیستی، انقلاب جهانی و انقلابی آمریکا انجام داده است. کتاب ها و رسالات متعددی که توسط این حزب منتشر گردیده اند، ارتقاء سطح مباحثات درونی جنبش بین المللی کمونیستی را به شایستگی مدد رسانده و به امر ایجاد اساس و پایه ای برای اتحاد عالیتر جنبش بین المللی کمونیستی خدمت کرده اند.

ارگان ترویجی حزب بنام " انقلاب " و نیز هفته نامه ای به نام " کارگر انقلابی " توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا منضماً انتشار می یابند. " انقلاب " نه تنها برای کمونیست های آمریکا بلکه برای کل جنبش بین المللی کمونیستی یک مجله تئوریک و بارزش به شمار می رود " کارگران انقلابی " یگانه هفته نامه کمونیستی در سطح جهان است. این هفته نامه منضماً به افشاء گری سیاسی علیه امپریالیزم آمریکا و امپریالیزم جهانی می پردازد و به ارتقاء سیاسی کارگران و انقلابیون مدد می رساند.

حزب کمونیست انقلابی آمریکا هشتمین پولینوم دومین کمیته مرکزی خود در اوایل سال 1988، مائوتیزم را بجای اندیشه مائوتسه دون، رسماً مورد تأیید و پذیرش قرار داد و ازین بابت درمیان مجموع احزاب و سازمانهای شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بلا فاصله پس از حزب کمونیست پرو قرار گرفت. از آن پس تعداد دیگری از مضمولین " جا " نیز بکار برد اصطلاح " مائوتیزم " را مورد پذیرش قرار داده اند.

در ایالات متحده آمریکا - این وحشتناک ترین و نیرومند ترین دژ امپریالیستی - حزب کمونیست انقلابی، آن ستاد رزمنده و پیشاهنگ پرولتری است که نه تنها از طریق تبلیغ و ترویج توسط نشرات، بلکه با پیشبرد فعالیت های از قبیل اعتصابات، تظاهرات و شرکت در اعتراضات و حرکت های توده ای و تلاش برای رهبری آنها نیز برای تسخیر مسلحانه قدرت از راه قیام عمومی و پیروزی انقلابی تدارک می بیند. ایالات متحده آمریکا بهیچوجه یک جزیره سکون و ثبات برای امپریالیستها نیست و مبارزات مهمی علیه نظام حاکم امپریالیستی در آن جریان دارد. حزب کمونیست انقلابی آمریکا فعالانه این مبارزات را دامن می زند و می کوشد آنها را از دید تدارک برای انقلاب تکامل دهد. در اینجا به سه نمونه مهم این مبارزات که در طول چند سال گذشته روی داده اند اشاره می نمائیم:

- سالهای نیمه اول دهه هشتاد شاهد اوج گیری بی سابقه مسابقات تسلیحاتی و تدارکات جنگی بلوک های امپریالیستی رقیب تحت رهبری امپریالیزم آمریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی بود. در مخالفت علیه این وضعیت حرکت ها و مبارزات توده ای مهم و پردامنه ای در کشورهای امپریالیستی غربی بوقوع پیوستند که مبارزات 29 اپریل سال 85 یکی از آن جمله بودند. این روز در ایالات متحده یک روز غیر عادی بود. در این روز هزاران نفر از توده های مردم از اقشار و طبقات مختلف، در سراسر کشور، در مخالفت علیه تدارکات جنگی و حشیانه قدرت های بزرگ امپریالیستی، و بصورت مشخص امپریالیزم آمریکا، بحرکت در آمدند. حزب کمونیست انقلابی آمریکا در براه انداختن و پیشبرد این حرکت اعتراضی و بویژه تنظیم و رهبری فعالانه فعالیت های انقلابی کارگران، با جدیت سهم گرفت و نقش مهمی ایفاء نمود.

- "نبرد پرچم سوزان" مبارزه ای علیه میهن پرستی امپریالیستی که توسط حزب کمونیست انقلابی بوجود آمد و دامنه وسیعی بخود گرفت. "گریگوری جانسون" یکی از اعضای سازمان جوانان حزب کمونیست انقلابی، پرچم آمریکا را باآتش کشیده بود. هیئت حاکمه امپریالیستی این قضیه را بسیار جدی گرفت و در راستای تبلیغ برای میهن پرستی آمریکایی آنرا به محکمه کشاند. حزب کمونیست انقلابی آمریکا سازمان جوانان حزب و دهها سازمان مترقی آمریکایی (شامل یک میلیون نفر) در این قضیه درگیر شدند. مبارزات و مباحثات به سطح جراید، رادیو ها و تلویزیون ها کشانده شد و آنچنان جانانه پیش رفت که سرانجام دادگاه عالی آمریکا در 21 جون 1989 حکم برائت "گریگوری جانسون" را صادر کرد و حکومت عقب نشینی نمود.

- در جریان جنگ خلیج امواج گسترده ای از مبارزات توده ای در اعتراض علیه لشکر کشی امپریالیستی سراسر ایالات متحده را در بر گرفت. حزب کمونیست انقلابی آمریکا از طریق افشاگری های پیهم در دامن زدن این مبارزات فعالانه سهم گرفت و برای پیشبرد آن پیگیرانه تلاش بعمل آورد. یکی از عرصه های مهم این مبارزات تمرد سربازان از رفتن به میدان جنگ بود که حزب کمونیست انقلابی با جدیت برای آن تبلیغ نمود.

ما در قلب دژ نیرومند امپریالیستی یعنی ایالات متحده آمریکا نیروی داریم که به آن افتخار می نمائیم. این نیرو حزب کمونیست انقلابی آمریکا است که برای برپایی قیام عمومی تسخیر مسلحانه قدرت و پیروزی انقلاب در آمریکا تدارک می بیند. پیروزی نهایی پرولتاریا و سرنگونی امپریالیزم حکم تاریخ است.

برای اجرا و تطبیق این حکم تاریخ، به پیش!